

مصاحبه با دکتر سید هاشم آقاجری
استاد دانشگاه تربیت مدرس تهران

جمال رزمجو*

مقدمه:

دکتر سید هاشم آقاجری استاد دانشگاه تربیت مدرس از اساتید برجسته تاریخ در کشور هستند. ایشان در طرح بسیاری از مباحث تاریخ نگاری، فلسفه تاریخ، جامعه شناسی تاریخی و همچنین روش شناسی دانش تاریخ در ایران پیشتاز بوده و چندین کتاب در این باره تالیف و ترجمه نموده اند. در این گفت و گو وی با مروری بر فرایندها و فراشدهای تاریخ نگاری در ایران به آسیب شناسی آن نیز می پردازد و از ضرورت خروج از وضع فعلی و حرکت به سمت معرفت رهایی بخش تاریخ می گوید.

سوال: به عنوان اولین سوال، ما در تاریخ نگاری اروپا با نوعی وابستگی متقابل میان تاریخ نگاری و تحولات سیاسی، اجتماعی و... مواجه هستیم. مثلاً زمانی بنا به نفوذ مسیحیت و کلیسا، تاریخ نگاری مذهبی رواج دارد و یا پس از انقلاب فرانسه تاریخ بعد اجتماعی به خود می گیرد. آیا در تاریخ ایران نیز ما با این پدیده مواجه هستیم؟

اجازه بدهید بحث را از تاریخ نگاری سنتی و کلاسیک در ایران شروع کنیم. ما می دانیم که تاریخ نگاری اسلامی بر بستر حدیث نگاری تکوین پیدا کرده است و در قرن اول هجری ما در تاریخ ایران با کسانی به عنوان محدث روبرو هستیم. محدثان و حدیث نگاری در واقع دانشی را نمایندگی می کردند که ضرورت های یک جامعه دینی آن را بوجود آوردند. یعنی مسلمانان از آنجایی که می خواستند وظایف دینی خود را بشناسند ناگزیر بودند که به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) (اعمال و گفتار پیامبر) مراجعه کنند. در نتیجه گروهی در قرن اول به وجود آمد که به مطالعه سنت

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام/ دانشگاه تربیت مدرس

و روایات و احادیث پیامبر اهتمام می‌ورزیدند. بتدریج که امپراتوری اسلامی گسترش پیدا کرد و حکومت و نهادهای اداری و نیازهای گوناگون دستگاه حکومت و خلافت در زمینه‌های مختلف سیاسی، مالی، اداری، شناخت گذشته را در اواخر قرن اول و در قرن دوم ضروری ساخت و لذا گروه جدیدی بنام اخباری به وجود آمد. البته در آغاز بین محدثان و اخباریان یک تداخلی وجود داشت. اگر محدثان صرفاً به غزوات-سیره -گفتار و احادیث پیامبر توجه می‌کردند اخباریان دایره توجه را وسیع‌تر کردند و به بیان و ثبت و ضبط وقایع مربوط به سرزمین‌های مختلف پرداختند. زیرا برای مثلاً گرفتن مالیات نیاز بود که با گذشته آن سرزمین‌ها دستگاه دیوان خراج آشنا باشد تا بر اساس فقه اسلامی مشخص شود این زمین چگونه زمینی است اما این زمین مفتوح العنوه یا مفتوح به صلح است و چگونه باید از آن خراج یا عشریه گرفت. به همین ترتیب در سایر زمینه‌ها اخباریان شروع کردند به بیان فتوح مسلمانان مسایل و حوادث و وقایع سرزمین‌های مفتوحه. در قرن اول هنوز دانش حدیث دانش مکتوبی نیست و بتدریج در قرن دوم کتابت و حدیث نگاری به اخبارنگاری راه پیدا می‌کند و در واقع تک نگاری‌هایی در زمینه‌های حدیثی و اخباری به وجود می‌آید. واقعه نگاری‌های خاصی مثلاً در مورد جنگ‌ها مثل جنگ صفین، جمل یا فتوحات و حوادث خاصی مربوط به شخصیتها مثلاً واقعه کربلا یا اخبار مربوط عبدالله بن زبیر و قیام‌های مختلفی که اتفاق می‌افتد. آنچه که ما بنام تاریخ می‌شناسیم در واقع در قرن سوم ظهور می‌کند یعنی به دست دادن یک داستان و روایت نسبتاً منسجم و رعایت تسلسل زمانی و روایی و واقع نگارانه. نهایتاً در پایان قرن سوم و آغاز قرن چهارم ما به نوعی از تاریخ نگاری که همان تاریخ نگاری عمومی است می‌رسیم. البته مدتی طول کشید تا تاریخ توانست کاملاً از آن سبک حدیث نگاری و شیوه اخباریان مستقل شود. چنانکه ما هنوز در کار طبری آثار حدیث نگاری را می‌بینیم یعنی طبری بعنوان یک محدث مورخ می‌کوشد که با وقایع تاریخی با همان شیوه حدیث نگارانه روبرو شده و سلسله سند و راویان را در گزارش وقایع تاریخی زنجیره سند را رعایت کند. البته ما در تاریخ نگاری فارسی اولین تاریخ شناخته شده‌ای که داریم تاریخ بلعمی است که بر اساس تاریخ طبری نوشته می‌شود اما با این تفاوت که

دیگرسبک حدیث نگاری طبری را رعایت نمی‌کند و تا حدودی به موضوع نگاری نزدیک می‌شود نه سالنامه‌نگاری و صرفاً بر اساس هویت‌ها و سالنامه‌نگاری نیست بلکه بر اساس وقایع تاریخی است مضافاً به اینکه بلعمی یا کسانی که دست اندر کار تالیف این تاریخ بودند که چون طبق یک نظر تاریخ بلعمی کاری جمعی بوده است می‌کوشند که روایت مرجح و مورد قبول خودشان را بیان کنند. بر خلاف طبری که باز ما چند روایت به موازات هم بیان می‌شود بدون برتری یکی بر دیگری و به عبارت دیگر عنصر نقد و ارزیابی و ترجیح در کار طبری دیده نمی‌شود ولی در کار بلعمی این عنصر رعایت شده و به همین دلیل است که یک گزارش یک دست از تاریخ داده می‌شود.

در واقع شما شروع تحول جدی در تاریخ نگاری ایران را به دوران اسلامی برمی‌گردانید؟

من نمی‌خواهم تاریخ تاریخ نگاری اسلام و ایران را بگویم و از این بحث کنم که آیا ما واقعاً پیش از اسلام تاریخ نگاری در ایران داشتیم یا نداشتیم. می‌دانیم ما تاریخ نگاری به آن مفهومی که مثلاً در یونان داشته‌ایم در کار کسانی مثل هرودت، توسیدید اثری در ایران پیش از اسلام از آنها نمی‌شناسیم. البته در ایران پیش از اسلام ما بایگانی و آرشیو داشتیم تک نگاری و بیوگرافی شاهان یا شاهنامه نگاری داشتیم و شاهنامه نگاری که با سیاست و اندرزنامه نویسی پیوند بسیار نزدیکی دارد. کارنامک و کارنامه‌هایی از قبیل کارنامه اردشیر بابکان متونی است که بیش از آنکه متون تاریخی باشد متون حکمت و اندیشه سیاسی است. اما کتاب تاریخ به آن معنی که زمان، انسان و فعل بشری در کنار حوادث و وقایع در مجموع بصورت یک روایت و داستان منسجم و دربرگیرنده یک زمان پیوسته و مستمر پیش از اسلام دیده نمی‌شود در واقع می‌شود گفت که تاریخ نگاری به معنی تسامح آمیز کلمه پیش از اسلام در ایران باصطلاح یک ژانر و نوعی بوده است در خدمت سیاست و دیوانسالاری یعنی خودش به خودی خود موضوعیت نداشته، طریقت داشته و وسیله و ابزاری بوده برای تحمیل امر سیاست و دیوانسالاری. البته ما سنت شفاهی داشته‌ایم. سنت

شفاهی که حاملان سنت شفاهی فرهیختگان جامعه، مغان و موبدان و دهقانان در اواخر دوره ساسانی بوده‌اند و همین سنت شفاهی هم هست که در واقع منبع اصلی کار شاهنامه سرایی و شاهنامه نگاری قرون سوم و چهارم هجری می‌شود. پیش از اینکه شاهنامه فردوسی سروده شود در مرو و طوس و بطور کلی خراسان ما شاهد اهتمام ایرانیان برای ثبت و ضبط گذشته تاریخی ایرانی در آغاز بصورت منشور و سپس بصورت منظوم هستیم که عمده منبع این تاریخ نگاری سنت‌های شفاهی و سینه‌ها و حافظه‌های حاملان این سنت است. پس از اسلام تاریخ نگاری ذیل سیاست دیوانسالاری است. بعد از اسلام هم ابتدا بصورت حدیث نگاری و اخبارنگاری ابتدا در خدمت دین است و بعد هم در خدمت سیاست و دیوانسالاری. و بعد که ما ادامه می‌دهیم تاریخ نگاری را در قرون بعد می‌بینیم مملو از کسانی که بتاریخ می‌پردازند اهل ادب هستند. کاتبان و ادیبان و منشیان که پس از محدثان و راویان و اخباریان سنت تاریخ نگاری ایرانی و اسلامی را ادامه می‌دهند. لذا ما در واقع سنت تاریخ نگاری کمتر شاهد این هستیم که تاریخ بمتابه یک موضوع فلسفی و عقلی مورد توجه قرار گرفته باشد. نه مورخان ما فیلسوف بوده‌اند و نه فیلسوفان ما مورخ بوده‌اند. شما اگر به فیلسوفان ایرانی یا مسلمان هم نگاه کنید می‌بینید تعلقات تاریخی و اهتمام و توجه آنها به تاریخ تقریباً صفر است. اگر ما از مثلاً کسی مثل ابن مسکویه صاحب تجارب‌الامم بگذریم یا اگر برخی از آثار قرون چهارم و پنجم را که نوعی آمیخته است میان تاریخ و مردم شناسی و فرهنگ شناسی مثل کتاب تحقیق ماللهندابوریحان بیرونی اگر از این موارد معدود صرف‌نظر کنیم می‌بینیم که در میان فیلسوفان ما توجه به تاریخ بعنوان یک موضوعی که شایسته تعقل و کامل باشد کم است البته این فیلسوفان تحت تاثیر فلسفه یونانی هم قرار داشتند و ما می‌دانیم در فلسفه یونانی، شان تاریخ بسیار پایین بوده است. یعنی با اینکه یونان مورخان بزرگی مثل هرودت و توسیدید داشته است اما اندیشه فلسفی یونان اندیشه تاریخی نبوده است. در نتیجه سنت تاریخ نگاری ما بیشتر باصطلاح سنتی است که در ذیل ادب طبقه بندی می‌شود. یعنی تاریخ نگاری شاخه‌ای است از ادب و ادبیات و انشاء. البته ما در میان مورخان قرن سوم و چهارم کسانی مثل مسعودی، یعقوبی و حمزه

اصفهانی یا مثلاً جغرافیدانان که گرایش‌های تاریخی دارند مثل استخری هم می‌بینیم که در آثارشان تاملات و ژرف‌نگری‌های عقلی وجود دارد. اما متأسفانه این تاملات ادامه پیدا نمی‌کند و بین کسانی مثل یعقوبی و مسعودی و ابن مسکویه یا ابن خلدون در قرن ۹-۸ یک شکاف و گسست وجود دارد که ما امروز دقیقاً نمی‌توانیم تبیین کنیم که زنجیره اتصال و تبارشناسی اندیشه خلدونی در قرون ۷-۶-۵ دقیقاً چگونه بوده است.

در این بین به نظر می‌رسد تاریخ با ادبیات بسیار پیوند می‌یابد. نظر شما چیست؟ تاریخ و ادبیات در تاریخ‌نگاری ما بسیار آمیخته می‌شود و این آمیختگی یک محاسنی داشته و یک معایبی. من با محاسنش کاری ندارم اما از جمله معایب این بوده که مجال نداده که تاریخ بالطبع به یک معرفت عقلی ارتقاء پیدا کند و اساساً بیشتر در زمره یک دانش سمعی و مبتنی بر حافظه باقی ماند. شما در مقدمه تاریخ بیهق ابن فندق بصورت بارزی این بیان را می‌بینید که وقتی علوم را تقسیم می‌کند به علوم عقلی و علوم سمعی، تاریخ را جزء علوم سمعی قرار می‌دهد و بارزترین ویژگی که یک مورخ نیاز دارد را قوه حفظ و ضبط می‌داند. یعنی مشخصه‌ای که هنوز در حدیث وجود داشت و ذکر می‌شود که راویان باید اوصافی همچون وثاقت و قوه ضبط داشته باشند. تأکید روی گوینده است و نه شنونده. و اگر نقدی هم در تاریخ‌نگاری ما وجود داشته است بیشتر نقد سند است تا نقد متن و محتوا. در حالی که می‌دانیم در تاریخ‌نگاری مدرن نقد متن و محتوا بسیار مهم‌تر از نقد سند است. مثلاً در مقدمه ابن خلدون آن بحث‌هایی که ابن خلدون می‌کند در نقل روایت تاریخی عمدتاً نقد محتوا است نه نقد متن. نقد محتوا و متن هم طبعاً متکی به قوه حفظ و ضبط نیست بلکه متکی به قوه کریتیک، نقد و فهم و نوعی عقلانیت تاریخی است. خوب البته حوزه تاریخ در دوران میانه یا قرون وسطی در جهان اسلام و ایران گسترش بسیار زیادی پیدا کرد. بطوری که اگر ما بخواهیم مقایسه‌ای بکنیم بین تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی دوران ماقبل مدرن با تاریخ‌نگاری اروپایی دوران ماقبل مدرن، مطمئناً تاریخ‌نگاری اسلامی و ایرانی ماقبل مدرن بسیار درخشان‌تر از تاریخ

نگاری اروپا در آن دوره است. اما در زمینه تاریخ نگاری و معرفت تاریخی هم مشکل ما از زمانی شروع می‌شود که با ما مدرنیته مواجه می‌شویم و فاصله و شکافی که در این زمینه مانند بقیه زمینه‌های علمی و سیاسی و فکری به وجود می‌آید. از قرن ۱۹ علی‌رغم تغییراتی که از اواخر دوره ناصری و از مشروطیت به بعد در تاریخنگاری ما به وجد آمد و انقلاب مشروطه تغییراتی در تاریخنگاری ما داد که از مهمترین تغییرات این بود که قلمرو و حوزه تاریخنگاری ما دیگر از محدوده دربار و جنگ و سیاست خارج شد و توجه به مردم و زندگی اجتماعی وارد تاریخنگاری شد تحت تاثیر انقلاب مشروطیت و تحت تاثیر دیدگاههای جدید و مدرنیته وارد ایران شده بود یعنی همان اتفاقی که در اروپا از قرن هیجدهم شروع شد که از نمایندگان بارز آن ولتر است. وی تاریخ نگاری سنتی را مورد حمله قرار داد و گفت که ما باید به فلسفه تاریخ بپردازیم. البته منظور او از فلسفه تاریخ همان مفهوم امروزی نبود بلکه مقصود او تاریخ اجتماعی و انتقادی بود و اعتراض به اینکه تاریخ و تایخ نگاری نباید محصور به دربار و کلیسا باشد و تاریخ باید به زندگی مردم بپردازد و در عین حال مورخان هم باید از گزارشهایی که از گذشته باقی مانده به دلیل تحلیلی و انتقادی نگاه کنند نه اینکه صرفا هر آنچه را که در کتابهای قدیمی آمده بازگو کنند اما در اروپا ما شاهد پیوند خوردن تاریخ با معرفت‌های دیگر هستیم و دادو سندهایی که تاریخ با سایر رشته‌ها برقرار می‌کند هم با فلسفه و هم با علوم به معنی علوم تجربی و ما در قرن ۱۸ و ۱۹ شاهد شکل‌گیری رهیافت‌ها و مکتب‌های گوناگون تاریخی در انگلستان، فرانسه، آلمان و سراسر اروپا در قرن ۲۰ هستیم. اما در ایران چنین اتفاقی نمی‌افتد و می‌شود گفت آن رهیافت سنتی کم و بیش در مبانی خودش ادامه می‌یابد البته ما در قرن بیست شاهد تصحیح انتقادی متون هستیم کارهای کسانی مثل قزوینی، بهار، دهخدا و دیگران. اما در این تاریخ نگاری دو خلا پر نشد. یک خلا جنبه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بود و یکی هم جنبه‌های روش‌شناختی و متدولوژیک. مشکلی که ما همچنان با آن روبرویم. تاریخنگاری سنتی ما چه قبل از مشروطه و چه بعد از مشروطه یک سنت داشت که ما در کارهای مورخان بعد از مشروطه می‌بینیم و آن هم دقت نظرهایی بود که در متون و شناخت وقایع و غور در متون

تاریخی و قوتی که در جنبه‌های ادبی و شناخت اصطلاحات و لغات و واژگان تاریخی در متون به عمل می‌آمد.

اکنون از لحاظ تاریخ نگاری در چه وضعیتی هستیم؟ مشکلات پیش روی آن چیست؟

در حال حاضر وضعیتی که ما در آن قرار داریم متأسفانه مثل بقیه حوزه‌ها که نه سنتی هستیم نه مدرن یک وضعیت بلا تکلیف است. یعنی نه آن تبعات و حوصله و دقت که در کار کسانی مثل قزوینی و اقبال و وجود داشت دیده می‌شود و نه آن مبانی معرفت شناختی متدولوژیکی که در کار بخشی از مورخان امروزی مغرب زمین وجود دارد. متأسفانه ما در ایران مشکلی که داریم این است که نوعی بدبینی به نظریه وجود دارد و این تا حدود زیادی شاید تحت تاثیر تجربه‌ای باشد که ما از تاریخنگاری مارکسیستی داشته‌ایم یک نوع نگاه پوزیتیویستی سنتی هنوز ادامه دارد، یعنی این تصور که یک مورخ باید ذهنش را از هر چیزی خالی کند و صرفاً به متون مراجعه کند تا تاریخ را بشناسد و به شدت از کار با نظریه و تئوری در تاریخ پرهیز می‌شود. چون نظریه به ما پیش داوری می‌دهد و باعث می‌شود که ما قضاوتها و تعصبات شخصی خودمان را بر تاریخ تحمیل کنیم. البته در کار تاریخنگاری مارکسیستی روسی این آسیب وجود داشت و کسانی که شاهد آن تجربه بوده‌اند و دیده‌اند گاهی مرز تبلیغ و تقلید در تاریخ، مرز ایدئولوژی و تاریخ در هم نوردیده می‌شود و تاریخ وسیله‌ای برای تبلیغ ایدئولوژی می‌شود. در یک عکس العمل افراطی به آن وضعیت به این نتیجه رسیدند که هر گونه تئوری و نظریه مضر است. امروز در فلسفه علم و در نظریه‌های معرفت شناسی کمتر کسی است که چنین دیدگاهی را تقلید کند یعنی دیدگاه آینه‌ای و ساده پوزیتیویستی که گویی رابطه ابژه تاریخی با ذهن یا سوژه شناسنده (مورخ) یک رابطه ساده یک طرفه است از ابژه به سوی سوژه. این تلقی امروز تلقی مردود و غیر قابل قبولی است. بهر حال یکی از خلاهایی که ما امروز در فیلد تاریخی در کشورمان داریم خلا معرفت شناختی، مبانی اپیستمولوژیک و فقدان نظریه است و دوم خلا روش شناسی و متدولوژی. متأسفانه

تلقی از روش تحقیق بسیار ابتدایی است. گاهی روش تحقیق در میان برخی از اهل تاریخ به فیش برداری محدود می‌شود در حالی که فیش برداری یک ابزار است.

در واقع به نظر می‌رسد بیشتر نگاه سخت افزاری به روش تحقیق داشته باشند تا نرم افزاری؟

روش تحقیق و روش شناسی که در واقع مبانی فلسفی و نظری متد است بسیار جدی‌تر از تکنیک‌ها و فنون تحقیق است. خیلی وقت‌ها متد و تکنیک با هم اشتباه می‌شود. البته خوشبختانه در سالهای بعد از انقلاب تلاشهایی صورت گرفته. در میان نسل جوان تاریخ ایران خوشبختانه گرایش‌های نو و جدیدی به وجود آمد. اگر تعریف از خود نباشد در دانشگاه‌های ایران دانشگاه تربیت مدرس در این زمینه پیشتاز بوده شاید به خاطر این باشد که بعد از انقلاب اینجا اولین دانشگاهی بود که مقطع دکتری را راه انداخت و در اینجا ما از آغاز دهه ۷۰ قدمهایی را در زمینه نوسازی معرفت تاریخی برداشتیم و تلاش کردیم نوعی نوگرایی را در رشته تاریخ تدارک ببینیم و امروز یک نسلی در گروه‌های تاریخی ایران هستند که حامل گرایشهای نوگرایانه هستند. پایان نامه‌هایی که در دهه هفتاد نوشته شد قطعاً پیشرفته‌تر و در سطح بالاتری قرار دارد.

به نظر می‌رسد گامهای بزرگی نیز در این راه برداشته اید؟
ما در شیوه رساله نویسی و مسائل مختلف نظری و روشی سعی کردیم گامهایی را برداریم و از طرف دیگر کتابهایی که در سالهای اخیر ترجمه شده تا حدودی توانسته اندیشه‌ها و گرایش‌های نو در سطح جهان را مطرح کند، البته به هیچ وجه کافی نیست. فاصله ما با جهان در این زمینه بسیار زیاد است ما در آغاز راهیم چون تحولاتی که در حوزه تاریخ مخصوصاً از قرن ۱۹ تا امروز رخ داده متأسفانه هنوز نه در جامعه ما و نه در دانشگاه‌های ما نهادینه نشده، البته قدمهایی برای اصلاح برنامه دوره لیسانس برداشته شد که کافی نبود و این برنامه امروز هم نیازمند بازبینی است که خوشبختانه گروه تاریخ دانشگاه تهران سعی دارد که برنامه دوره لیسانس را

مجدداً اصلاح کند. ما برای تحول در تاریخ هم نیازمند تغییر متون و کتاب‌ها و هم نیازمند یک نگاه نو در میان اهل تاریخ هستیم. ما در فهم تاریخ نیازمند یک تحول نو هستیم. پیش نیاز این نگاه نو این است که ما ابتدا با تجربه جهانی آشنا شویم و آن را از خودمان کنیم تا بعد بتوانیم مرزهای آن را گسترش دهیم و گام‌های جدیدی برداریم ما تا زمانی که ندانیم دیسیپلین تاریخ در سطح جهان تا امروز به کجا رسیده و چه تحولاتی را پشت سر گذاشته نمی‌توانیم مدعی شویم که گامی جدید بر می‌داریم و خیلی اوقات ممکن است دوباره چرخ چاه را اختراع کنیم، در این زمینه خلا زیاد است. هنوز آگاهی‌های لازم در میان دانشجویان و اهل تاریخ کشور با تحولات صد یا صد و پنجاه سال اخیر در تاریخ‌نگاری و دانش تاریخ جهان وجود ندارد. ما می‌دانیم که از قرن ۱۹ مکتب‌های تاریخ‌نگاری مختلفی بوجود آمده، رهیافتها و تحولات زیادی بروز کرده و تاریخ هم به عنوان یک دانشی که با دانش‌های دیگر داد و ستد کرده و می‌کند و هم به عنوان دانشی که اساساً در کنار دانش‌های دیگر قرار می‌گیرد مخصوصاً دانش‌های علوم انسانی. امروز ما هم علمی داریم که محصول دو علمند و هم علمی که حاصل جمع چند رشته و معرفت علمی‌اند و به همین دلیل یکی از نیازهای ما و اهل تاریخ این است که تاریخ را در یک زمینه وسیع تری قرار دهند و به آن نگاه کنند. ما در تاریخ خودمان کسی مثل ابن خلدون داریم. وی به تاریخ به صورت محدود و صرفاً کرونولوژیک نگاه نکرد و وی اولین کسی است که از ضرورت علمی بنام علم عمران برای تاریخ نام می‌برد و خود را مؤسس علم عمران می‌داند و مدعی است که اساساً فهم تاریخ بدون علم عمران امکان ندارد و البته در اثر ابن خلدون ما رشته‌های مختلفی را به صورت پیش از ظهور و به گونه‌ای ابتدایی می‌بینیم رشته‌هایی که در قرن ۱۸ و ۱۹ به یک دیسیپلین تبدیل می‌شوند. مثل علم جغرافی و شاخه‌های مختلف آن و جامعه‌شناسی و علوم سیاسی و حتی فلسفه. تاریخ با همه این رشته‌ها ارتباط دارد و داد و ستد کرده و باید هم کند. فلسفه و درک فلسفی، جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی، علوم سیاسی، جغرافیا که از قدیم کنار تاریخ بوده منتها جغرافیای علمی. رشته تاریخ نباید خودش را محصور کند به معنایی از تاریخ که مورخان سنتی با آن سروکار داشتند. نیازهایی که امروز یک

دانشجوی تاریخ و محقق تاریخ دارد بسیار بیشتر از محققان قبلی است. مثلاً برای کسی که می‌خواهد در دوره ابن فندق و خواند میر مورخ شود کافی بود به ادبیات آن دوره آشنا باشد اما امروز آشنایی با ادبیات لازم است اما کافی نیست. پس ما نیازمندیم که ارتباط رشته تاریخ را با رشته‌های هم خانواده خودش برقرار کنیم و دانشجوی تاریخ نباید فقط کتاب تاریخی بخواند و در زمینه تاریخ به معنی حوادث و وقایع گذشته مطالعه داشته باشد. رشد رشته تاریخ یک رشد عرضی است نه طولی اما در عین حال علاوه بر کتابهای خاص تاریخی، دانشجوی تاریخ باید آگاهی وسیعی داشته باشد. در زمینه رشته‌هایی که مرتبط با تاریخ است. تاریخ، تاریخ بشر و نوع بشر است و شناخت نوع بشر و جامعه بشری صرفاً با دانستن حوادث و وقایع آن حاصل نمی‌شود. دانشجوی تاریخی باید بینش و معرفتی وسیع داشته باشد. دامنه تاریخ امروز به قدری گسترش یافته که نمی‌شود آن را به تلقی خاص یا مهارت ویژه محدود کرد. اما مقدم بر همه اینها برای دانشجوی تاریخ شناخت تحولات مکاتب تاریخی بخصوص در دو قرن اخیر مهم است. دانشجویان ما با مکتب آنال آشنا نیستند. اوائل قرن ۲۰ این مکتب بوجود آمد و دیگر جزء مکاتب قدیمی تاریخنگاری شده. مکتب تاریخ نگاری آلمان را وی باید بشناسد. دانشجوی تاریخ باید غیر از میراث خودمان (مانند اثر ابن خلدون) میراث جهان را هم بشناسد. دانشجوی ما از قرن ۱۶ و ۱۷ از ویکو که وی در فلسفه تاریخ و تأثیری که روی مورخان و فلاسفه بعدی مثل هردر و هگل گذاشته و سنتی که تداوم پیدا کرده بعد از ویکوو یک گرایشی را در فلسفه تاریخ به وجود آورده. سنتی که بعداً توسط کروچه و کالینگوود ادامه یافت و همین طور تحولاتی که در آلمان قرن ۱۹ اتفاق می‌افتد و بی ارتباط هم با همین تحول نیست یعنی مکتب دیلتای و تأثیری که تاریخنگاری از مکاتب فلسفی قرن ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ راه پیدا می‌کند اطلاع ندارد. این دو جریان پوزیتیویستی و طبیعت‌گرایانه در تاریخنگاری از یک طرف و جریان تفسیری و تفهیمی از طرف دیگر در قرن ۱۹ شکل می‌گیرند و بعد هم به صورتهای مختلف تا امروز ادامه پیدا کردند. تحولاتی که تاریخ و تاریخ نگاری به خودش می‌گیرد در قرن ۱۹ بسیار زیاد است. کالینگوود می‌گوید: تاریخ در قرن ۱۹ دچار انقلاب کپرنیکی شده. کالینگوود خودش

را کپرنیک تاریخ می‌داند چون کپرنیک نماینده یک تحول پارادایمی در فیزیک و بعد علوم تجربی و علم طبیعی در تاریخ اروپا محور می‌شود که در واقع به پارادایم ارسطویی و بطلمیوسی و یونانی پایان می‌دهد و پارادایم جدیدی را ظاهر می‌کند. در کتاب وی *The Idea of History* احساس می‌کنیم که نمی‌توان گفت که در قرن ۱۹ یک انقلاب کپرنیکی در تاریخنگاری به وجود آمده اما یک تحول بزرگ رخ داده و مکتب‌ها و نظریه‌ها و گرایشاتی که تا امروز ادامه دارد. امروز در اوائل قرن ۲۱ اگر مورخ ما با تاریخ نو و انواع تاریخنگاریهای ساختاری که تحت تاثیر ساختارگرایان شکل گرفته، با تاریخ از پایین *below of history* با مکتب‌های پست مدرن در تاریخ نگاری، با کلاسیسمتیک که نوعی پیوند بین تاریخ و اقتصاد سنجی است با *oral history* یعنی تاریخ شفاهی. (اخیرا در کشور ما توجه به تاریخ شفاهی دیده می‌شود اما به نظر می‌رسد که دلیل آنکه ما با آن کانتکسی که این تحولات در آن اتفاق می‌افتد سنتی که این مکتب‌ها در آن بوجود می‌آید آشنا نیستیم لذا فهم و درکمان از این مکتبها خیلی ساده است یعنی مثلا تاریخ شفاهی به همین معنای محدود و سطحی تلقی می‌شود که تاریخ شفاهی و مصاحبه‌ای ضبط کنیم و این می‌شود تاریخ شفاهی بدون اینکه توجه کنیم که اصلا تاریخ شفاهی چرا به وجود می‌آید و بستری که تاریخ شفاهی در آن شکل گرفته چی هست.) این را می‌فهمیم که ما با تقابل‌های نظریه‌ای در دانش تاریخ آشنا شویم که بعدها این تقابلها به نوعی با تقابل‌هایی نظیر در جامع شناسی و علوم سیاسی هم ارتباط دارد. در واقع در جامعه شناسی و بطور کلی در علوم اجتماعی دو دیدگاه در مقابل هم قرار داشته و هنوز هم دارند. دیدگاهی که تکیه روی ساختارها می‌گذارند که برای کنشگر انسانی نقشی قائل نیست و در مقابل کسانی که تکیه را روی عامل کنشگر *agency* اجتماعی یا تاریخی می‌گذارند. در واقع تاریخ شفاهی در ادامه دیدگاهی است که به کنشگر اجتماعی توجه دارد و در واقع تاریخ شفاهی نوعی بازاندیشی گذشته کنشگر اجتماعی و تاریخی است از خودش یعنی *oral history* یک سری مبانی تئوری و فلسفی دارد که اگر ما آن بانی را ندانیم سطحی می‌شود و آن دقت‌هایی که باید در این بحث شود نادیده گرفته می‌شود. البته تنوعات و تحولاتی که در علم تاریخ به وجود آمده

هم به لحاظ مبانی، یک سری تحولات، تحولاتی است که در مبانی فلسفی و اپیستمولوژیک تاریخ به وجود می‌آید مثلاً مکتب تاریخی دیلتای مکتب تفهمی یا مکتب ایده آلیستی کروچه یا کالینگوود بر مبانی استوار است متفاوت از مبانی که ما در تاریخنگاری پوزیتیویستی بینیم همچنانکه ما در تاریخنگاری مارکسیستی که منتها درک و فهم از این نوع تاریخ نگاری در کشور ما و بخصوص میان رشته محدود است. و تصور می‌شود یک مکتب تاریخنگاری مارکسیستی وجود دارد و این همان است که در تاریخنگاری رسمی شوروی وجود داشت و تعدادی هم از آثار مورخان شوروی به زبان فارسی ترجمه شد در حالی که مبانی گوناگونی هم در مکتب تاریخنگاری مارکسیستی وجود دارد و به همان میزان نظریه‌ها و نحله‌ها و مکتب‌های مختلف که تاریخنگاری مارکسیستی مثلاً انگلیسی را، مارکسیسم انگلیسی ویژگی‌های دارد در کارهای تامسون که این ویژگی‌های تاریخنگاری روسی است. همچنانکه مثلاً تاریخنگاری مارکسیسم ساختاری که براساس نظریه آرکانوسر شکل گرفته باز متفاوت است با دوتای قبلی یا مثلاً تاریخنگاری مارکسیستی - هگلی که از نمایندگان بارزش لوکاچ و اثر وی "تاریخ و آگاهی طبقاتی" که خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است.

یک سلسله تحولات از تحولات و تنوعات در علم تاریخ و تاریخ نگاری برمی‌گردد به مبانی فلسفی و اپیستمولوژیک که وجود داشته و بر اساس آن مکتب‌های مختلف شکل گرفته. یک درون سلسله تنوعات دیگر مربوط می‌شود به تفاوت‌های متدولوژیک یعنی اختلافات در روش روش‌های مختلف و مطالعه با رهیافت‌های گوناگون البته روش با مبانی فلسفی و نظریه بی ارتباط نیست ولی به هر حال می‌تواند در یک مکتبی با مبانی فلسفی و تئوریک یکسان در عین حال روش‌های تا حدودی متفاوت وجود داشته باشد. یک بخش از تحولات دیگر مربوط می‌شود به موضوع، مثلاً ما مورخان تاریخ فرهنگ *culture history* داریم یا *social history* داریم. مورخان تاریخ اجتماع که البته بین اینکه موضوع تاریخ چیست و آن واحدی که باید مورد مطالعه مورخ قرار گیرد چیست؟ طبیعتاً با متدولوژی و با مبانی تئوریک و فلسفی ارتباط دارد. یعنی ما در تاریخ فرهنگی با یک مبانی روبه رو هستیم نباید تصور کرد

که تاریخ فرهنگی صرفاً مربوط به این می‌شود که ما بیاییم و تاریخ را به بخش‌های مختلف تقسیم کنیم و یک بخش آن هم فرهنگ باشد و آن را تاریخ فرهنگی بنامیم. تاریخ فرهنگی نه تاریخ فرهنگ. اینها با هم فرق می‌کنند همانطور که تاریخ فلسفه با تاریخ فلسفی فرق دارد و این دو با فلسفه تاریخ فرق می‌کنند. خلا دیگری که وجود دارد و شاید به نوعی نسبت به این مطالب جنبه مقدماتی دارد این است که ما هم فلسفه تاریخ در میان اهل تاریخ مغفول و مهجور است. یعنی فلسفه نظری تاریخ با اینکه خیلی قدیمی است و هنوز متأسفانه جای خود را میان اهل تاریخ باز نکرده و هنوز آن نگاه وقایع نگاری و حادثه محوری به سلطه خود ادامه داده و این باعث می‌شود که نگاه فلسفی به سختی بتواند در رشته تاریخ در کشور نفوذ کند. اما علاوه بر آن ما متأسفانه فلسفه علم تاریخ را هم مهجور می‌بینیم. در حالی که فلسفه علم و فلسفه علم تاریخ، یک شرط لازم و مقدماتی است برای کسانی که در آن رشته خاص دارند فعالیت می‌کنند. البته در کتابهایی که ترجمه شده چه کتابهای قدیمی مثل مقدمه‌ای به تاریخ والش چه کتابهای بعدی مثل کتاب استانفورد و یا در کتاب تاریخ چیست "کار"، فصل‌ها و مباحثی وجود دارد که به فلسفه علم تاریخ مربوط می‌شود اما این بحث‌ها برای دانشجوی تاریخ و اهل تاریخ خیلی روشن و منظم نیست. یعنی دانشجویان و حتی معلمان تاریخ یک درک و فهم کلی و جامع از فلسفه تاریخ هم فلسفه نظری تاریخ و هم فلسفه انتقادی تاریخ ندارند و لذا ارتباط موضوعات و مباحث مختلف برای آن خیلی روشن نیست. می‌دانیم که در این کتابها عمدتاً مباحثی وجود دارد که به فلسفه نظری تاریخ مربوط می‌شود و هم مباحثی وجود دارد که به فلسفه علم تاریخ مربوط می‌شود اما چون بطور منظم و سازمان یافته مباحث در رشته تاریخ مطرح نمی‌شود نوعی اختلاط و سردرگمی دیده می‌شود ضمن اینکه البته این بحث‌ها هنوز در رشته تاریخ حاشیه‌ای است نه در متن قرارداد بلکه در حاشیه است. بعلاوه دانشجوی تاریخ اگر جامعه‌شناسی تاریخی نداند نمی‌تواند تاریخ اجتماعی به معنی علمی کلمه بنویسد و تحقیق کند. جامعه‌شناسی تاریخی یک رشته بین تاریخ و جامعه‌شناسی است. و مباحث بسیار اساسی هم دارد. این درسها که درسهایی است که با نظریه و مبانی تئوریک سروکار دارد توی رشته

تاریخ مهجور و حاشیه نشین است و اساساً تفکر حاکم بر دیسپلین تاریخ در کشور با این مباحث گره نخورده. البته ما در این زمینه کمبودها و نارسایی‌هایی داریم که تاثیر در این فاصله و تاخر معرفت شناسی علمی ما نسبت به جهان دارد از آنها نباید غافل بود.

نظر شما در باب شکل‌گیری تشکل‌های تاریخ در جهت حل مسایل این رشته چیست. آیا امکان مقایسه‌ای با دیگر کشورها وجود دارد؟

متأسفانه ما هنوز در ایران انجمن تاریخ ایران یا انجمن مورخان ایران نداریم در حالی که در کشورهای دیگر انجمن تاریخ وجود دارد. برای اینکه علم در یک جامعه پیشرفت کند حتماً نهادهایی لازم دارد. نهادهای رسمی هم کافی نیست یعنی صرفاً دانشگاه و گروه تاریخ برطرف‌کننده این نیازها و پاسخ‌دهنده این احتیاجات نیست. ما باید نهادسازی کنیم نهادهای مدنی آزاد و خودجوش که در این نهادها اهل تاریخ بتوانند با هم تبادل نظر کنند و بطور آزاد فعالیت کنند. سطح و عمق دانش تخصصی تاریخ در ایران رشد کند و هم آگاهی و خودآگاهی تاریخی جامعه هم بالا رود یعنی تاریخ امروز رشته‌ای نیست که مساله گروه خاصی باشد امروز دانش تاریخ با هستی اجتماعی و موجودیت ملی جوامع گره خورد. البته در این زمینه هم متأسفانه ما با مشکلات زیادی روبه‌رو هستیم و تاریخ مهجور است یعنی در سطح نهادی و در سطح سیستم سیاسی. چون تاریخ در پروسه تصمیم‌گیری‌های ملی جایگاهی ندارد همچنین بقدری تحقیر می‌شود که گویی وقتی می‌خواهند برای مدارس کتاب درسی بنویسند احتیاجی به تخصص ندارد و هرکسی می‌تواند بنویسد. البته خود اهل تاریخ هم مسئولیت دارد یعنی نکوشیده‌اند در عمل از این احساس نیاز را ایجاد کنند این دو طرفه است. خود اهل تاریخ‌اند که باید نشان دهند که معرفت تاریخی و دانش تاریخ یک ضرورت و نیاز است و غیر قابل اجتناب. اهل تاریخ است که با فعالیت خودش نشان می‌دهد که تاریخ چه حرفی برای گفتن دارد. در بسیاری از زمینه‌ها که اساساً زمینه‌های اصلی اهل تاریخ و رشته تاریخ است می‌بینیم که اهل تاریخ و رشته تاریخ غائب است و تاریخ عملاً با کم‌کاری و بی‌کاری تبدیل

می‌شود به یک علم مهمل و فرسوده و عتیقه‌ای و علمی که اساساً علم بودنش زیر سوال است. یکی از درس‌هایی که امروز در میان محصلان ما جزء درس‌های منفی و ناخوشایند است درس تاریخ است. ما در بحث‌های مختلفی که امروز در جامعه داریم مثل شکاف‌های سنت و مدرنیته بحث گسست نسل‌ها بحث، روابط بین اقوام مختلف در ایران، بحث زن و جنسیت، طبقات اجتماعی مختلف در جامعه یعنی هیچ بحث اجتماعی و فکری و فرهنگی و تمدنی و سیاسی و اقتصادی و نظامی و گروهی و طبقاتی نیست که با تاریخ ارتباط دارد و تاریخ و اهل تاریخ در آنجا باید حاضر باشند اما حاضر نیستند. آیا این ناشی از محافظه‌کاری است که تاریخ تولید می‌کند. تاریخ رشته‌ای است که ژنوسی و دو چهره‌ای است هم چهره محافظه‌کار دارد و هم چهره رادیکال. تاریخ بسته به اینکه چگونه به آن پرداخته شود هم می‌تواند یک رشته بشدت واپس‌گرا و محافظه‌کار و عامل تحجر و تصلب و اسارت باشد و هم در عین حال می‌تواند یک رشته آزادی‌بخش و تحول‌آفرین باشد. بستگی دارد که با تاریخ چگونه مواجه شویم. اگر تاریخ قرار است معرفت‌رهایی بخش باشد و در خدمت تحول جامعه قرار بگیرد عالمان تاریخ باید با عمل خودشان که همان عملشان و گفتار و دیدگاه‌هایشان است. فهم خود گروه‌های تاریخ، اساتید و اهل تاریخ را نباید فراموش کرد. بهر حال امیدوارم که با تلاشی که شروع کردید و نامی که بر این نشریه گذاشتید که البته اولین کار نیست بتواند منجر به یک تحول و نوسازی در رشته تاریخ شود. فکر می‌کنم که مردم ما به تاریخ علاقه‌مندند چون به کتابهای تاریخ توجه می‌شود و تیراژی که کتابهای تاریخ دارد خوب است. توده مردم البته کتابهای تخصصی نمی‌خوانند و عجیب نیست که کتابهای محققانه چاپ شود و کم به فروش رود اما کتابهای خاطرات و عامه‌پسندی که مردم دوست دارند بخوانند مثل ذبیح‌الله منصوری، باستانی پاریزی پاسخی است به نیاز افراد علاقه‌مند به تاریخ. اینها نشانگر این است که جامعه ما آمادگی دارد و مخاطب خوبی می‌تواند برای رشته تاریخ باشد. برخلاف جامعه‌شناسی، تاریخ مشکل مخاطب ندارد اما باید حربه خوبی در سطح عمومی داشته باشد. در کنار تخصصی که پایه و مبنای اصلی کار است برای تحول دانش تاریخ و ایجاد یک تاریخ نو.